بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات بنیادین علوم انسانی در چهارچوب رسالت‌های مجمع عالی علوم انسانی اسلامی منتشر می‌شود.

سال ۱۱ / شماره ۱ / شماره پیاپی ۳۸ / بهار ۱۴۰۴

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عطاءالله رفیعی آتانی

سردبیر: احمدحسین شریفی

جانشین سردبیر: سید محمدتقی موحد ابطحی

مدیر اجرایی و بازبین نهایی: سید مهدی موسوی

ویراستار: حمیدرضا عرفانی‌فر

صفحه‌آرا و طراح جلد: اعظم یزدلی

اعضای هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا: **سعید بهشتی** (استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی. تهران. ایران.)، **سید محمدرضا تقوی** (استاد گروه روانشناسی بالینی دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.)، **عطاءالله رفیعی آتانی** (استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علم و صنعت ایران. تهران. ایران.)، **احمدحسین شریفی** (استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). قم. ایران.)، **نجف لک‌زایی** (استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **سید حسین میرمعزی** (دانشیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قم. ایران.)، **حسن آقانظری** (استاد گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)

اعضای مشورتی هیئت تحریریه: **حسین بستان** (دانشیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)، **سید احسان رفیعی علوی** (دانشیار گروه فقه مضاف دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **محمدجواد نوروزی** (استاد گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره))، **جاوید اقبال** (استاد دانشگاه اسلامی علیگر. هند.)، **طلال عتریسی** (استاد دانشگاه بیروت. لبنان.)

نشانی دفتر فصلنامه:

تهران: اتوبان ارتش (شرق به غرب)، بعد از متروی شهید محلاتی، پلاک ۷۹ (ساختمان کاسپین)، طبقه اول، واحد ۲

کد پستی: ۱۹۵۵۷۵۳۷۴۷

تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۷۷۳۸۸

قیمت: ۴۰۰/۰۰۰ تومان

نشانی اینترنتی: frh.sccsr.ac.ir **پست الکترونیک:** frh@sccsr.ac.ir

ISSN: 2476-745X

E-ISSN: 2783-1418

فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی به استناد ماده واحده مصوب مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و براساس مصوبه ۵۸۵ مورخ ۱۳۸۷/۰۶/۲۴ شورای عالی حوزه های علمیه، در جلسه مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۲۰ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی حوزه از شماره ۱۵ به بعد حائز رتبه علمی-پژوهشی شد. رتبه علمی-پژوهشی این فصلنامه با درجه «ب» در تاریخ ۱۴۰۳/۰۵/۱۳ تمدید شده است.

- مقالات و مطالب منتشرشده در فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، لزوماً بیان دیدگاه‌های فصلنامه نیست.
- فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.
- نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ بلامانع است.

فصلنامه علمی - پژوهشی

تحقیقات بنیادین علوم انسانی

| سال ۱۱ | شماره ۱ | شماره پیاپی ۳۸ | بهار ۱۴۰۴ |

فهرست مطالب

۱۱ انتساب روان‌شناسی به اسلام از طریق حکم عقل، با تأکید بر اندیشهٔ محقق عراقی
محسن اکبری، سیدمصطفی حسینی‌نسب

۴۳ معادله سکولاریزاسیون در رویکردهای مطالعاتی ایران
مرتضا بحرانی

۶۹ تحقق مرجعیت علمی تمدن‌ساز انقلاب
بازآرایی علوم انسانی با الگوی نظریه‌پردازی سیستمی ـ دینی
محمدحسین گلکار، فاطمه گلکار، محمدعلی گلکار

۱۱۱ سیر تطوّر تعامل قرآن با فرهنگ زمانه و نقش قرآن
در تحول علوم انسانی در سنت تفسیری مسلمانان (از عصر نزول تا روزگار معاصر)
لیلا رمضان‌نیا سماکوش، محمد شریفی، سیدقاسم حسینی

۱۵۱ روش‌شناسی پارادایمیک مقالات نظریه‌پردازی داده‌بنیاد طلاق در ایران
سیدمحسن ملاباشی، مهدی حسین‌زاده یزدی

۱۸۵ واکاوی نقش مبانی پیشینی در شکل‌گیری واگرایی میان پارادایم‌های برهانی و تبیینی:
مطالعه تطبیقی دین‌پژوهی در آرای جوادی آملی و دورکیم
محمدمحسن توحیدی‌نیا، راضیه جودکی

Realizing the Civilization-Building Scientific Authority of the Revolution Reconfiguring the Humanities with the Model of Systemic-Religious Theorizing*

Mohammad Hossein Golkar
Corresponding author, professor and researcher of the seminary and university, and faculty member of the Institute for Strategic Studies of Islamic Sciences and Teachings
mhgolkar1355@gmail.com

Fatemeh Golkar
M.A. in Philosophy and Wisdom from Allameh Tabataba'i University and Arabic teacher at Rezvan School
fatemegolkar94@gmail.com

Mohammad Ali Golkar
Researcher and author at Level 4 of the Khorasan Seminary
golkarmohammadali@gmail.com

Abstract

The realization of the new Islamic civilization and the attainment of scientific authority depends on transcending Western secular humanities, which are built solely upon instrumental rationality and materialistic anthropology. The main problem of this research is how to move beyond the crisis of ineffectiveness in existing structures and to present a valid method for extracting the "software of governing society" from religious sources. This study, using an analytical–inferential method and drawing on the logic of "systemic modeling," while critiquing rival paradigms (the secular approach and the purificatory approach), elucidates the theory of "systemic-religious theorizing." The findings of the research show that although the modern humanities in the West, by moving beyond crude positivism, have turned to multidimensional models (biological, psychological, social, and spiritual) and have acknowledged the role of religion in "giving meaning" to life, this attention has mostly remained at a "functional" and "psychological" level. Based on philosophical foundations and the views of thinkers such as Ayatollah Mesbah Yazdi, while accepting non-contradictory scientific achievements and avoiding a monolithic view of the West, the distinguishing point of this study lies in the transition from the "human in need of meaning" to the "networked human." In this paradigm, the human being is not merely seeking psychological calm; rather, he is defined as a being whose felicity depends on the precise regulation of real connections with the tawhidi and unseen network—connections that are governed not by spiritual tastes, but by the "revelatory software" and the ontological laws of the world. The results indicate that by utilizing "systemic ijtihad" and activating the capacities of fiqh, religious propositions can be transformed into operational models; a strategy that is the primary condition for moving from the consumption of knowledge to the production of a civilization-building scientific authority.

Keywords: Networked human, model of human needs, systemic modeling, religious theorizing, Islamic humanities, scientific authority, new Islamic civilization.

https://orcid.org/0009-0007-5709-8562

مقاله علمی پژوهشی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۸ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۶

تحقق مرجعیت علمی تمدن‌ساز انقلاب
بازآرایی علوم انسانی با الگوی نظریه‌پردازی سیستمی ـ دینی

محمدحسین گلکار
استاد حوزه و عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)
mhgolkar1355@gmail.com
فاطمه گلکار
کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
fatemegolkar94@gmail.come
محمدعلی گلکار
طلبه سطح چهار حوزه علمیه خراسان، مشهد، ایران
golkarmohammadali@gmail.com

چکیده
تحقق تمدن نوین اسلامی و دستیابی به مرجعیت علمی، در گرو عبور از علوم انسانی سکولار غربی است که صرفاً بر پایه عقلانیت ابزاری و انسان‌شناسی مادی بنا شده‌اند. مسئله اصلی این پژوهش، چگونگی گذر از بحران ناکارآمدی ساختارهای موجود و ارائه روشی معتبر برای استخراج «نرم‌افزار اداره جامعه» از منابع دینی است. این تحقیق با روش تحلیلی-استنتاجی و بهره‌گیری از منطق «مدل‌سازی سیستمی»، ضمن نقد پارادایم‌های رقیب (رویکرد سکولار و رویکرد تهذیبی)، نظریه «نظریه‌پردازی سیستمی-دینی» را تبیین می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه علوم انسانی جدید در غرب با عبور از پوزیتیویسمِ خام، به مدل‌های چندبعدی (زیستی، روانی، اجتماعی و معنوی) روی‌آورده و نقش دین را در «معنابخشی» به زندگی پذیرفته‌اند، اما این توجه غالباً در سطح «کارکردی» و «روان‌شناختی» باقی مانده است. براساس مبانی حکمی و دیدگاه اندیشمندانی چون آیت‌الله مصباح یزدی، ضمن پذیرش دستاوردهای علمیِ غیرمعارض و پرهیز از نگاه یکپارچه به غرب، نقطه تمایز این پژوهش در گذار از «انسانِ نیازمند به معنا» به «انسان شبکه‌ای» است. در این پارادایم، انسان صرفاً به‌دنبال آرامش روانی نیست، بلکه موجودی تعریف

می‌شود که سعادت او در گرو تنظیم دقیق اتصالات حقیقی با شبکه توحیدی و غیب است؛ اتصالاتی که نه با سلیقه‌های معنوی، بلکه با «نرم‌افزار وحیانی» و قوانین تکوینیِ عالم مدیریت می‌شوند. نتایج حاکی از آن است که با بهره‌گیری از «اجتهاد سیستمی» و فعال‌سازی ظرفیت‌های فقهی، می‌توان گزاره‌های دینی را به مدل‌های عملیاتی تبدیل کرد؛ راهبردی که شرط اصلی گذار از مصرف‌کنندگی دانش به تولید مرجعیت علمی تمدن‌ساز است.
واژگان کلیدی: انسان شبکه‌ای، مدل نیازهای انسان، مدل‌سازی سیستمی، نظریه‌پردازی دینی، علوم انسانی اسلامی، مرجعیت علمی، تمدن نوین اسلامی.

۱. مقدمه

انقلاب اسلامی در عرصه سیاسی و نظامی به اقتدار دست یافته است، اما در عرصه «نرم‌افزار اداره جامعه» همچنان با چالش مواجه است. مسئله اصلی این تحقیق آن است که: «روش و راهکار دستیابی به مرجعیت علمی در علوم انسانی جهت تحقق تمدن‌سازی نوین اسلامی چیست؟» نظام‌های آموزشی و مدیریتی فعلی، عمدتاً مبتنی بر علوم انسانی غربی هستند که بر پایه عقلانیت ابزاری و نگاه مادی به انسان شکل گرفته‌اند. در راستای پاسخ به سؤال اصلی سؤالات فرعی تحقیق عبارتند از:

هویت حقیقی انسان در پارادایم انقلاب اسلامی چیست؟

مدل نیازهای انسان براساس دین چگونه ترسیم می‌شود؟

و چگونه می‌توان از گزاره‌های دینی، «سیستم» و «مدل» برای اداره جامعه استخراج کرد؟

این تحقیق ازآن‌جهت ضرورت دارد که براساس «فرآیند پنج‌گانه تحقق اهداف انقلاب» در منظومه فکری رهبر معظم انقلاب،[1] اگر به این مسائل پاسخ داده نشود، حرکت تکاملی

۱. اشاره به بیانات مقام معظم رهبری درخصوص مراحل پنج‌گانه انقلاب اسلامی (۱. انقلاب اسلامی، ۲. نظام اسلامی، ۳. دولت اسلامی، ۴. جامعه اسلامی، ۵. تمدن نوین اسلامی)؛ ازجمله: بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه (۱۳۹۰/۰۷/۲۴) و بیانات در دیدار کارگزاران نظام (۱۳۷۹/۰۹/۱۲).

نظام در گلوگاهِ مرحله سوم (دولت اسلامی) و چهارم (جامعه اسلامی) متوقف خواهد شد. تداوم استفاده از نسخه‌های وارداتی علوم انسانی، منجر به بازتولید سبک زندگی غربی و سکولارشدن جامعه از درون می‌شود. بحران اصلی در آینده، «گسست میان آرمان‌های انقلاب و واقعیت‌های اجرایی» خواهد بود؛ زیرا بدون علوم انسانیِ اسلامی، ساختارهای اجتماعی قادر به رفع نیازهای واقعی انسان و ایجاد آرامش و کمال نخواهند بود و در نتیجه، افق نهایی انقلاب یعنی »تمدن نوین اسلامی «محقق نخواهد شد.

روش این پژوهش در گردآوری اطلاعات، «کتابخانه‌ای» و در تحلیل و پردازش داده‌ها، «روش تحلیل سیستمی» با رویکرد استنتاجی از متون دینی است. در این روش، دین به‌مثابه یک کلِ منسجم نگریسته می‌شود که قابلیت ارائه مدل‌های عملیاتی را دارد.

در طول تاریخ تمدن اسلامی، تلاش‌های بسیاری برای پیوند علم و دین صورت گرفته است، اما در دوران معاصر و پس‌از انقلاب صنعتی، غلبه پارادایم پوزیتیویستی باعث حاشیه‌نشینی دین شد. پس‌از انقلاب اسلامی، نهادها و ساختارهایی جهت راهبری و تولید علم دینی شکل گرفتند؛ ازآن‌جمله می‌توان به تأسیس «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» (که تکامل‌یافته دفتر همکاری حوزه و دانشگاه است) در عرصه پژوهش، و «شورای تحول و ارتقاء علوم انسانی» در عرصه سیاست‌گذاری اشاره کرد. بااین‌حال، بررسی خروجی‌های علمی و متون تولید شده در اتمسفر این نهادها نشان می‌دهد که رویکرد غالب، عمدتاً در سطح «تهذیب علوم» یا تبیین «مبانی فلسفی» باقی مانده و کمتر به مرحله «مدل‌سازی سیستمی» و تولید ساختارِ اداره جامعه رسیده است. همچنین در دهه‌های گذشته تحقیقات متعددی توسط مراکزی مانند فرهنگستان علوم اسلامی و... انجام شده است، اما تفاوت این تحقیق با آثار پیشین در تمرکز بر گذر از کلیات و استخراج «مدل» و «سیستم» از آیات و روایات بر پایه هویت «انسان شبکه‌ای» است تا قابلیت اجرا در مقیاس تمدنی فراهم گردد.

مفاهیم کلیدی تحقیق حاضر عبارتند از:

تمدن: شبکه پایدار ساختارها و سیستم‌های معرفتی، قانونی و فرهنگی در مقیاس جمعی که به‌دنبال پاسخگویی به هرم نیازهای انسان و ارتقای سطح خودآگاهی است.

انسان شبکه‌ای: تعریفی از انسان که او را موجودی محدود در جبر ساختاری اما مرتبط با شبکه هستی (خدا، خود، دیگران، طبیعت و ماوراء) می‌داند.

مدل‌سازی سیستمی: فرموله‌کردن متغیرهای یک سیستم و کشف روابط علی و معلولی میان اجزاء برای تحقق یک هدف مشترک.

مرجعیت علمی: جایگاهی که در آن، تولیدات علمی یک مکتب فکری به‌عنوان منبع اصلی پاسخگویی به نیازهای بشری و الگوی پیشرفت شناخته شود.

برای پاسخ به پرسش‌های اصلی و فرعی تحقیق فرضیه زیر مطرح و در ادامه شواهد و ادله‌ای در تأیید آن ارائه می‌گردد:

تحقق مرجعیّت علمی تمدن‌ساز به‌مثابه لازمهٔ منطقی و مرحلهٔ تکمیلیِ انقلاب اسلامی، در گرو یک جهش پارادایمی از «علوم انسانیِ وارداتی» به «علوم انسانیِ تأسیسی» است. فرضیه این پژوهش آن است که: انقلاب اسلامی با موفقیت در عرصه «سخت‌افزاری» (ساختار سیاسی)، اکنون برای تحقق وعده‌های تمدنی خود، نیازمند تولید «نرم‌افزارِ کارآمدِ اداره جامعه» است. این مهم، جز با بازآرایی کامل علوم انسانی بر مدار هستی‌شناسی «انسان شبکه‌ای» ممکن نیست. براین‌اساس، تنها راهِ تعمیق انقلاب، جایگزینیِ کاملِ مدل‌های تقلیل‌گرای بشری با «ابرسیستم‌هایِ» مستتر در دین اسلام است که ازطریق «مدل‌سازی سیستمی-استنادی» از آیات و روایات قابل‌کشف‌اند و زیرساخت تحقق تمدن نوین اسلامی را فراهم می‌آورند.

شواهد و مؤیدات فرضیه

ضرورت بنیادین بازآرایی علوم انسانی بر مدار دین و مدل‌سازی سیستمی، فراتر از یک فرضیه صرفاً انتزاعی، گزاره‌ای راهبردی است که شواهدِ عینی و تحلیلیِ متعدد در سه ساحت «آسیب‌شناسی تمدن غرب»، «ظرفیت‌سنجی متون دینی» و «تجربه میدانی انقلاب اسلامی» بر صحت و لزوم آن دلالت دارد.

نخست؛ شواهد جامعه‌شناختی: این شواهد بیانگر بن‌بست تمدن مادی در تأمین سعادت پایدار است. اگرچه غرب در ساحت «تکنیک» پیشتاز است، اما آمارهای نگران‌کننده افسردگی و بحران معنا، گواهی بر شکست علوم انسانی سکولار دارد (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۸۵-۸۸). فرانسیس فوکویاما نیز با ارائه آمار دقیق، افزایش جرم، طلاق و فروپاشی خانواده در جوامع توسعه‌یافته را نشانه «گسست بزرگ» می‌داند (فوکویاما، ۱۳۷۹، ص ۶۵-۷۰). این ناکارآمدی ریشه در غفلت از بُعد ملکوتی و هویت شبکه‌ای انسان دارد و اثبات می‌کند که عقل ابزاری به تنهایی و بدون اتصال به منبع وحی، در راهبری سیستم پیچیده انسانی ناتوان است.

دوم؛ تحلیل درون‌متنی آیات و روایات: بررسی متون دینی، ظرفیت «نظام‌سازی» دین را آشکار می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، صص ۴۰۰-۴۰۵). وجود احکام غلیظ و ساختاری در حوزه‌های اقتصاد (نفی ربا)، سیاست (ولایت) و عدالت اجتماعی، نشان می‌دهد که گزاره‌های دینی توصیه‌هایی صرفاً اخلاقی نیستند، بلکه «کدهای سیستمی» منسجمی هستند که اگر با منطق صحیح استخراج شوند، قادر به شکل‌دهی ساختارهای بدیع اجتماعی و سیاسی خواهند بود. شهید صدر (ره) به‌عنوان پدر نظریه‌پردازی سیستمی در فقه، تصریح می‌کند که اسلام در اقتصاد صرفاً توصیه اخلاقی ندارد، بلکه دارای «مذهب (مکتب) اقتصادی» است که باید کشف شود و خلأهای قانونی آن توسط حاکم اسلامی

براساس مصلحت پر گردد (صدر، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۴۸-۵۰ و ۳۵۰-۳۵۲).

سوم؛ تجربه زیستهٔ جمهوری اسلامی: انقلاب اسلامی بستری برای آزمون فرضیه‌های کلان توسعه بوده است. واکاوی تفاوت عملکرد در حوزه‌هایی مانند «صنایع دفاعی» و «ساختارهای اقتصادی» (نظیر بانکداری)، نشان‌دهنده نقش تعیین‌کننده «الگوی مدیریتی و نرم‌افزار حاکم» است. در صنایع دفاعی، اگرچه از دانش فنی و مهندسیِ جهانی (تکنیک) استفاده شده، اما حاکمیت «فرهنگ جهادی، خودباوری و استقلال‌طلبی» (نرم‌افزارِ بومی) بر ساختار، پیشرفت‌های چشمگیری را رقم زد. درمقابل، در بخش‌هایی که به جای تولید الگو، صرفاً به «تقلید از نسخه‌های تجویزی نهادهای بین‌المللی» در عرصه سیاست‌گذاری بسنده شد، چالش‌ها تداوم یافت. این شواهد میدانی، قرینه‌ای قوی بر کارآمدی فرضیه «لزوم بومی‌سازی نرم‌افزار اداره کشور» و عدم کفایتِ صرفِ انتقال تکنولوژی بدون پیوست فرهنگی-ارزشی است.

۲. چهارچوب نظری پژوهش

هدف محوری در این بخش، اقامه برهان بر این گزاره است که «تحقق تمدن نوین اسلامی و کارآمدی ساختارهای حاکمیتی، ذاتاً در گرو گذار از علوم انسانیِ سکولار به مدل‌سازی سیستمی بر مدار دین است». اثبات منطقی این مدعا، مستلزم تبیین و تصدیق سه مقدمه بنیادین در ساحت‌های «هستی‌شناسی انسان» (تغییر مبنای تعریف انسان)، «ماهیت دین» (ظرفیت نظام‌سازی) و «روش‌شناسی» (نحوه استخراج سیستم) است که در ادامه تشریح می‌گردد:

۲-۱. مقدمه اول: از هستی‌شناسیِ «انسان شبکه‌ای» تا مهندسی تمدن بر مدار «نیازهای جامع»

تحقق تمدن، فرآیندی مکانیکی یا تصادفی نیست؛ بلکه تجسم عینی «روح حاکم» بر جامعه و تبلورِ نوعِ نگاه آن به «حقیقت انسان» است (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۳۷).

اگر غایت قصوی در حیات انسانی را «خروج از محدودیت‌های مـادی» و نیـل بـه «کمـال مطلق و آرامش پایدار» بدانیم، تمدن به‌مثابه بستری سخت‌افزاری و نرم‌افزاری عمل می‌کنـد که باید ازطریق رفع نظام‌مند نیازها، این صـیرورت و حرکـت اسـتکمالی را تسـهیل نمایـد. ازاین‌رو، کارآمدی علوم انسانی در هر تمدنی، تابعی مستقیم از «نقشه مفهومی» و تعریفـی است که آن علم از هویت انسان ارائه می‌دهد.

۱-۱-۲. گذار پارادایمی: از «انسان اتمیستیک» به «انسان شبکه‌ای»

نارسـایی بنیـادین علـوم انسـانیِ مـدرن در تمدن‌سـازی متعـالی، ریشـه در تقلیـل‌گرایی انسان‌شناختی دارد. این علوم غالباً انسان را موجودی «اتمیستیک» (ذره‌نگر)، تک‌سـاحتی و منقطع از عوالم غیب تعریف می‌کنند (جعفری، ۱۳۷۷، ص ۸۵-۹۰). درمقابـل، پـارادایم شبکه‌ای دینی با عبور از این نگاه، هویت انسان را تحت‌عنوان «انسان شبکه‌ای» بـازتعریف می‌نماید (گلکار، ۱۴۰۲، ص ۵۸).

در این نگرش، انسان یک جزیره منزوی نیست؛ بلکه در تار و پودی از ارتباطات پیچیده و درهم‌تنیده (شبکه هستی) مستقر اسـت. او به‌صـورت هم‌زمـان و در آنِ واحـد، بـا چهـار ساحت در تعامل است: «عناصر درونی خود»، «محـیط پیرامـون»، «هـم‌نوعـان» و «علـل ماورایی» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۲-۲۵). هندسـه ایـن شـبکه، سـاختاری شـبیه بـه «مخروط» دارد؛ قاعدهٔ آن عالم ماده و رأس آن عالم وحدت است. این ساختار نشـان‌دهنده سیر نزولی خلقت از وحدت به کثرت (قوس نزول) و اشراف قیومیِ عوالم مافوق بـر عـوالم مادون است و براساس اصل «تشکیک وجود»، مراتـب پـایین‌تر پرتـو و ظهـوری از مراتـب بالاتر محسوب می‌شوند (طباطبایی و مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۸۵).

تصویرانسان شبکه‌ای و کیفیت ارتباطاطش را می‌تـوان به‌صـورت زیـر در ضـمن شـبکه هستی ارائه کرد:

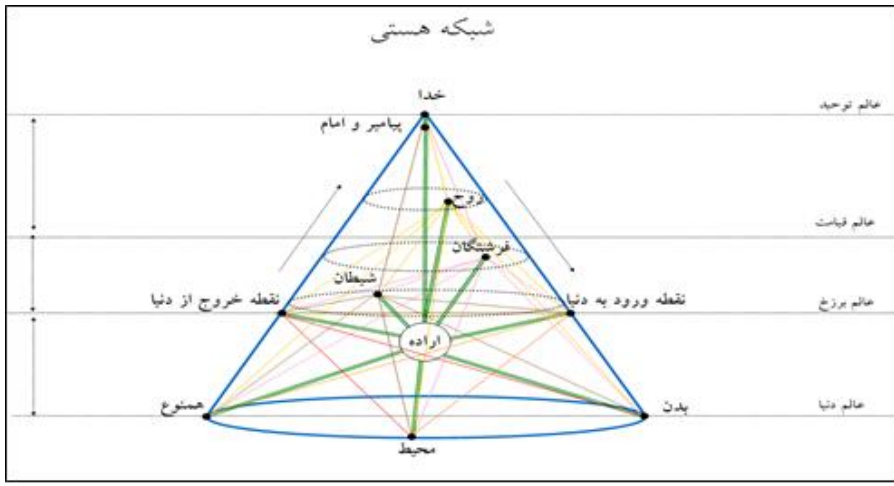

شکل ۱. انسان شبکه‌ای و کیفیت ارتباطاتش

۱-۱-۱-۲. دینامیسمِ «برآیند نیروها» (مکانیسم اثر)

در این شبکه عظیم، اصلِ قطعیِ «تأثیر و تأثر متقابل» حاکم است. هیچ نیت، تصمیم یا رفتاری از انسان صادر نمی‌شود مگر اینکه اثری وضعی (انرژی و ارتعاش) در کل شبکه هستی برجای می‌گذارد و متناسب با آن، بازخورد و «بازگشتِ نیرو» دریافت می‌کند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۱۷۵-۱۷۸). بنابراین، حرکت فرد و جامعه به‌سمت کمال، تابعِ بردارِ «برآیند نیروها» است. اگر نظامات اجتماعی و رفتارهای فردی با قوانین تکوینی و تشریعیِ این شبکه هماهنگ («هم‌فاز») باشند، برآیند نیروهای بازگشتی ازسوی عالم، انسان را به سمت هدف غایی (آرامش و کمال) شتاب می‌دهد و اگر در تضاد باشند، شبکه علیه انسان عمل کرده و اصطکاک ایجاد می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۹۰).

۲-۱-۱-۲. ضرورت معرفت‌شناختیِ وحی

پیچیدگی این شبکه به حدی است که مدیریت آن و تنظیمِ دقیقِ ورودی‌ها برای دریافت

بهترین خروجی، از توان «عقل ابزاری» و دانش تجربی بشر خارج است. عقل بشری به دلیل محدودیت در زمان و مکان، به لایه‌های پنهانِ مخروط و متغیرهای غیبی احاطه ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۱ ب، ص ۴۵-۵۰). لذا برای ترسیم مدلی که تمام این برهم‌کنش‌ها را لحاظ کند، تمسک به منبع وحی (که خالق شبکه است) نه یک انتخاب اعتقادی، بلکه یک ضرورت مهندسی و سیستمی است.

۲-۱-۲. ماتریس نیازهای انسان؛ نقشه راه عملیاتی علوم انسانی

پذیرش پارادایم «انسان شبکه‌ای»، ما را به گام دوم و حیاتی رهنمون می‌سازد: «طراحی مدل جامع نیازها». تمدن‌ها دقیقاً به میزانی که در «شناخت و اولویت‌بندی نیازها» دقیق باشند، در ایجاد ساختارهای کارآمد موفق خواهند بود.

در منطق تمدن‌سازی دینی، «نیاز» صرفاً یک میل روان‌شناختی یا هوس بیولوژیک نیست؛ بلکه تعریفی دقیق و کارکردی دارد: «نیاز عبارت است از نقص و خلأ در وضعیت موجود نسبت به هدف نهایی انسان»

به‌بیان‌دیگر، نیاز، اعلامِ کمبودی است که باید با یک «مرتبه وجودی» پر شود تا حرکت انسان در شبکه متوقف نگردد. براین‌اساس، تمایز میان «نیازهای صادق» (که رفع آن‌ها منجر به رشد وجودی می‌شود) و «نیازهای کاذب» (که برآمده از توهم و انحراف است)، وظیفه بنیادین علوم انسانی است (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۳۴-۳۸).

دسته‌بندی چهارگانه (ماتریس تمدنی):

برخلاف علوم سکولار که عمدتاً بر رفاه مادی تمرکز دارند، مدل اسلامی براساس چهار ساحتِ ارتباطیِ انسان شبکه‌ای، ماتریسی جامع ارائه می‌دهد که باید به‌صورت متوازن پاسخ داده شوند:

جدول ۱. دسته‌بندی چهارگانه (ماتریس تمدنی)

محور ارتباط	نوع نیازها و مصادیق کلیدی	کارکرد در تمدن‌سازی
ارتباط با خدا (محور قدسی)	نیاز به ماوراء، خالق و معبود، پرستش، خضوع، حضور قلب و نیاز بنیادین به «دین».	زیربنای معنایی: جهت‌دهی به تمام سیستم‌ها و اتصال به منبع قدرت مطلق.
ارتباط با خود (محور درون‌فردی)	شناختی: خودشناسی، معنای زندگی، تفکر روانی: تنظیم هیجانات، نشاط، عزت نفس جسمانی: سلامت و بهداشت فردی.	تولید عامل انسانی: تربیت انسانِ طراز که سلول بنیادین تمدن است.
ارتباط با هم‌نوع (محور اجتماعی)	نهاد خانواده (عشق)، تعاملات اجتماعی، نظامات کلان (سیاست، قانون، قضاوت)، اقتصاد (توزیع و تجارت)، فرهنگ و تمدن.	نظام‌سازی: طراحی ساختارهای اجتماعی برای تنظیم روابط عادلانه.
ارتباط با محیط (محور زیست‌محیطی)	نیازهای بقا (مسکن، غذا)، تعامل با طبیعت (کشاورزی، محیط زیست)، تصرف فنی (صنعت، فناوری، شهرسازی، انرژی).	بسترسازی مادی: تأمین زیرساخت‌های رفاهی و مدیریت منابع طبیعی.

خروج از محدودیت‌ها و دستیابی به سعادت، تنها زمانی محقق می‌شود که پاسخی هماهنگ و سیستمی به تمام خانه‌های این جدول داده شود. رسالت «علوم انسانی اسلامی» آن است که با عبور از کلی‌گویی، برای تک‌تک سلول‌های این ماتریس (از «حضور قلب» تا «معماری شهری» و از «عزت نفس» تا «نظام پولی»)، براساس متون دینی، «برنامه زندگی» و «مدل عملیاتی» تولید کند. فقدان چنین مدلی، جامعه را ناگزیر به عاریت گرفتن نسخه‌های ناقص غربی می‌کند که تنها بخشی از نیازها را به قیمت سرکوب بخش‌های دیگر پاسخ می‌دهند.

۲-۲. مقدمه دوم: آسیب‌شناسی معرفتی علوم انسانی مدرن؛ بن‌بستِ عقل ابزاری در مهندسی تمدن

پس‌از تبیین پارادایم «انسان شبکه‌ای» و ترسیم ماتریس نیازهای او، این پرسش کلیدی مطرح می‌شود که چرا علوم انسانی مدرن، علی‌رغم پیشرفت‌های تکنیکی خیره‌کننده، در

پاسخگویی متوازن به این نیازها و تأمین «آرامش پایدار» و «کمال وجودی» ناکام مانده است؟ پاسخ این ناکارآمدی را نباید در کمبود داده‌های تجربی، بلکه باید در محدودیت‌های ذاتیِ هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی «عقل ابزاری» جست‌وجو کرد. این نارسایی بنیادین در سه محور قابل تحلیل است:

نخست؛ بخشی از رویکردهای غالب در علوم انسانی مدرن، به‌ویژه در سنت‌های اثبات‌گرا و کارکردگرا، با نوعی «تنگنای معرفتی» مواجه‌اند؛ به این معنا که افق تحلیلی خود را عمدتاً به سطوح قابل اندازه‌گیریِ مادی و رفتاری محدود می‌کنند و به ابعاد الهی، معنوی و غاییِ حیات انسانی کم‌تر توجه دارند.

این محدودیت را می‌توان نوعی «کوری سیستماتیک نسبت به ساحت غایی و معنوی انسان» نامید؛ چراکه در بسیاری از نظریه‌های رفاه در اقتصاد نئوکلاسیک، یا در بخش‌هایی از روان‌شناسی رفتارگرا، تنها متغیرهای قابل‌مشاهده (لذت، انتخاب مصرفی، رفتار پاسخ‌محور) به‌عنوان اساس تصمیم‌گیری و طراحی سیاست‌ها لحاظ می‌شود و ابعاد معنوی و غایی، از مدل تحلیلی کنار گذاشته می‌گردد. البته این نقد، متوجه همه جریان‌های علوم انسانی مدرن نیست؛ بلکه ناظر به آن دسته از مکاتب و نظریه‌هایی است که به‌صورت تصریحی یا تلویحی، هرگونه ارجاع به غایت‌شناسی و معناهای دینی را از دایره بحث علمی حذف می‌کنند.

دوم؛ تقلیل‌گرایی انسان‌شناختی و انحراف در غایت: ریشه دیگر این بحران، نگاه تک‌ساحتی به انسان است. پارادایم غربی با تعریف انسان به‌عنوان موجودی صرفاً بیولوژیک-اجتماعی، «نیازهای متعالی» او را به سطح «تمایلات غریزی» تقلیل داده (مطهری، ۱۳۷۲، صص ۲۷-۳۲) و هدف تمدن را از «تکامل وجودی» به «سود مادی» تنزل می‌دهد (جعفری، ۱۳۷۷، صص ۵۵-۶۰). فقدان شاخصی برای تمایز میان «نیازهای کاذب» (هوس‌ها) و «نیازهای صادق» (عوامل رشد)، سبب شده تا ساختارهای تمدنی بر

پایهٔ نیازهای سطحی بنا شوند که فرجامی جز ازخودبیگانگی نـدارد (طباطبـایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، صص ۲۱۶-۲۱۷؛ ذیل آیه ۱۹ سوره حشر).

بدین معنا که انسان را عمدتاً در سطح عامـلِ اقتصـادیِ حداکثرکننـدهٔ نفـع، یـا موجـودِ رفتارپذیرِ قابلِ شرطی‌سازی صورت‌بندی می‌کنند. برای‌نمونه، مدل «انسـان اقتصـادی» در اقتصاد نئوکلاسیک، انسان را اساساً کنشگری عقلانی و منفعت‌جو در چهارچوب ترجیحاتِ داده‌شده فرض می‌کند؛ و بخش‌هایی از روان‌شناسـی رفتـارگرا، انسـان را بـه مجموعـه‌ای از واکنش‌ها نسبت به محرک‌ها فرو می‌کاهد. در این نوع رویکردها، ساحت‌های معنوی، الهی و سیر کمالی انسان یا از ابتدا مفروض گرفته نمی‌شود، یا در مدل نظری نقشی ایفا نمی‌کند. نقد حاضر، نافی همه تلاش‌ها در علوم انسانی مدرن برای گسترش تصویر انسـان (مـثلاً در روان‌شناسی انسان‌گرا یا رویکردهای انتقادی) نیست، بلکه به آن طیف‌هایی اشـاره دارد کـه در عمل، انسان را به یکی از ابعاد اقتصادی، روان‌شناختی یا زیستی فرو می‌کاهند.

سوم؛ ناتوانی در محاسبه برآیند نیروها و جابجایی بحران: از منظر این پژوهش، بخـش قابل‌توجهی از چهارچوب‌های تحلیل در سیاست‌گذاری رایـج -کـه متـأثر از رویکردهـای مسلط در علوم انسانی مدرن‌اند- در محاسبهٔ برآینـد نهـاییِ نیروهـا، عمـدتاً بـه پیامـدهای کوتاه‌مـدت و مـادی تمرکـز می‌کننـد. بـرای‌مثـال، در بسـیاری از مـدل‌های اسـتاندارد در سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی، تابع هدف عمـدتاً بـر معیارهـایی ماننـد رشـد تولیـد ناخالص داخلی، کاهش تورم یا افزایش مصرف سرانه متمرکز است؛ درحالی‌کـه پیامـدهای بلندمدتِ معنوی، اخلاقی و هویتیِ همان سیاسـت‌ها (ماننـد تـأثیر بـر سـرمایهٔ اجتمـاعی، اعتماد، معنویت عمومی و هویت دینی) در محاسبه برآینـد کـلان یـا غایـب اسـت، یـا در حاشیه قرار می‌گیرد.

ازاین‌جهت، می‌توان گفت که این دسته از چهارچوب‌ها، در محاسبهٔ برآیند واقعیِ نیروها

در زندگی انسانِ چندساحتی، دچار نوعی کاستی‌اند؛ نه از آن جهت کـه اصـولاً «نـاتوان از محاسبه» باشند، بلکه چـون دسـته‌ای از متغیرهـای معنـوی و غـایی را در مـدل خـود وارد نمی‌کنند. بنابراین، نقد مـا متوجـه آن دسـته از دسـتگاه‌های تحلیلـی اسـت کـه به‌صـورت ساختاری، پیامدهای معنوی و ارزشـی را خـارج از دایـرهٔ تحلیـل نگـه می‌دارنـد، نـه همـهٔ تلاش‌های میان‌رشته‌ایِ شکل‌گرفته در علوم انسانی معاصر برای لحاظ‌کردن این ابعاد.

این امر منجر به پدیده «جابه‌جایی بحران» می‌شود؛ جایی که حل یک مشکل، به تولیـد بحرانی جدید می‌انجامد. از این‌رو، عبور از عقلانیـتِ منقطـع از وحـی و رجـوع بـه «علـمِ محیط بر کل شبکه»، ضرورتی اجتناب‌ناپـذیر بـرای پیشـگیری از تخریـب سیسـتم حیـات انسانی است (بستان و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۹۹).

۳-۲. مقدمه سوم: تبیین منطقِ مرجعیت علمی دین؛ اشرافِ تکوینی بر نرم‌افزارِ خلقت

در نقطه مقابل محدودیت‌های ذاتی عقل ابزاری، منطق «نظریه‌پردازی سیستمی-دینی» بـر پایه اصل عقلانی «جامعیت و کمال دین» بنا شده است. در این پارادایم، مرجعیـت علمـی دین نه یک ادعای تعبدی صرف، بلکه گزاره‌ای فنی و مهندسی برخاسته از رابطه منطقی میان «صانع» (خالق) و «مصنوع» (سیستم انسانی) است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۷۵). این منطق بر سه رکن استوار است:

نخست؛ تطابق تشریع و تکوین: دین مجموعه‌ای از قراردادهـای اعتبـاری گسسـته از واقعیت نیست، بلکه «نسخه تشریعی» (قـوانین) آن دقیقـاً بـر «نسـخه تکـوینی» (سـاختار خلقت) منطبق است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۶۸). استدلال مرکزی آن اسـت کـه تنها مرجع مسلط بر «نقشه جامع» شبکه هستی، طراحِ آن سیستم است. تنها خالق است که از تمام ظرفیت‌ها، نقاط بحرانی، کدهای ژنتیک و الگوریتم‌های پیچیده و پنهـانِ حـاکم بـر انسان آگاهی مطلق (قیومی و محیط) دارد (مُلک: ۱۴). بنـابراین، رجـوع بـه دیـن، درواقـع

رجوع به «دفترچه راهنمای سازنده» برای بهره‌برداری صحیح و بدون خطا از سیستم است.

دوم؛ پوشش هولوگرافیک و تمام‌ساحتی: برخلاف مکاتب بشری که نگاهی تقلیل‌گرایانه دارند و با برجسته‌سازی یک بُعد (مانند اقتصاد در لیبرالیسم یا اجتماع در سوسیالیسم) ابعاد دیگر را قربانی می‌کنند، دین با نگاهی «هولوگرافیک» و منظومه‌ای، تمام لایه‌های وجودی انسان را پوشش می‌دهد (انعام: ۳۸). این پوشش شامل ابعاد «بیولوژیک» (سلامت و مدیریت غرایز)، «روان‌شناختی» (تأمین معنا)، «اجتماعی-مدنی» (عدالت و ساختارهای حقوقی) و به‌ویژه بُعد «ملکوتی» است. مزیت انحصاری مدل دینی، لحاظ‌کردن امتداد وجود انسان فراتر از مرگ و محاسبه دقیق تأثیر رفتارهای دنیوی بر سرنوشت ابدی در مدل‌سازی است (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، صص ۱۶۷-۱۶۹).

سوم؛ تضمین هماهنگی سیستمی: شاهکار مهندسی دین، ایجاد «توازن و هارمونی» میان این ابعاد متکثر است. در الگوی دینی، پاسخ به نیازهای یک ساحت (مثلاً توسعه اقتصادی)، به‌گونه‌ای طراحی می‌شود که مخلِ ساحت‌های دیگر (مانند تعالی اخلاقی) نباشد. این «نگاه شبکه‌ای» که مانع از بروز اصطکاک و فرسایش درونی سیستم می‌شود، تنها از عهدهٔ علمی برمی‌آید که بر کلِ شبکه احاطه دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۰۸). بدین‌ترتیب، اتکا به دین برای استخراج مدل‌های علوم انسانی، تنها راهِ عقلانی برای دستیابی به نقشهٔ راهی است که تمام متغیرهای پیدا و پنهان را دیده و انسان را با کمترین اصطکاک به سرمنزل تمدن صالح و کمال نهایی می‌رساند.

۴-۲. مقدمه چهارم: چیستی نظریه‌پردازی و نسبت آن با مدل‌سازی سیستمی؛ تبدیل «فهم» به «فرمول اداره»

گذار از انتزاع به اقدام تمدنی؛ منطقِ «نظریه‌پردازی» و «مدل‌سازی سیستمی»

حرکت به‌سمت مرجعیت علمی و مشارکت مؤثر در فرایند تمدن‌سازی، نیازمند عبور از

مرحله «کلیات انتزاعی» و دستیابی به «فرمول‌های اداره» است. مفاهیم بنیادین دینی و گزاره‌های ارزشی، زمانی می‌توانند جامعه را مدیریت کنند که به زبانِ «سازوکارهای اجرایی» ترجمه شوند. ابزار انحصاری این ترجمه، فرآیند «نظریه‌پردازی» و در امتداد آن «مدل‌سازی سیستمی» است.

۱-۲-۴. ماهیت‌شناسی نظریه: از انتظام ذهنی تا کشف معادلات وجودی

در ادبیات روش‌شناسی علمی، نظریه صرفاً کشف یک حقیقت پنهان نیست، بلکه «شیوهٔ نگریستن و سازماندهی واقعیت» است. نظریه با عبور از پراکندگی داده‌ها، مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از سازه‌ها و گزاره‌ها را سامان می‌دهد که با تعیین روابط دقیق میان متغیرها، دیدگاهی نظام‌مند ارائه می‌کند (دلاور، ۱۳۸۹، ص ۵۲؛ حافظ‌نیا، ۱۳۸۸، ص ۳۵؛ دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۲۱).

اما در پارادایم «نظریه‌پردازی سیستمی-دینی»، تعریف نظریه از این سطح فراتر رفته و ناظر به «شبکه هستی» بازتعریف می‌شود:

«نظریه عبارت است از تبیین موقعیت یک موضوع در ضمنِ شبکه معادله‌های وجودی؛ به‌گونه‌ای که با اطلاع دقیق از کمیت و کیفیتِ اثرگذاری و اثرپذیری آن نسبت به سایر اجزاء، بتوان برآیندهای مورد نظر را در شبکه تولید کرد» (واسطی، ۱۳۹۱، ص ۵۵).

براین‌اساس، نظریه دارای سه کارکرد راهبردی است که چرخه تولید علم تا عمل را تکمیل می‌کند:

۱. کارکرد شناختی (تبیین): نظریه همچون نقشه‌ای عمل می‌کند که با حذف اطلاعات زائد و تمرکز بر متغیرهای اصلی، واقعیت پیچیده را قابل‌فهم می‌سازد (لیتل‌جان، ۱۳۸۴، ص ۱۹).

۲. کارکرد کنترلی (پیش‌بینی): با فرموله‌کردن روابط علت و معلولی، امکان تخمین رفتار سیستم در آینده و کنترل آن را فراهم می‌کند (واسطی، ۱۳۹۳، ص ۷۴).

۳. کـارکرد زایشـی (تحـول): بـا نقـد وضـعیت موجـود و ترسـیم وضـعیت مطلـوب، ساختارهای کهنه را به چالش کشـیده و بسـتر زایـش تمـدنی را ایجـاد می‌کنـد (لیتل‌جـان، ۱۳۸۴، ص ۸۸).

۲-۲-۴. کالبدشناسی سیستم و مدل؛ تفکیک واقعیت از برداشت

برای عملیاتی‌کردن نظریه، نیازمند «مهندسی سیسـتم» هسـتیم. «تفکـر تـا سیسـتم نشـود، محصول نمی‌دهد.» سیستم مجموعه‌ای از عناصر است که با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و برای تحقّق یک هدف در تلاش‌اند. در هر شبکه، تغییر هر جزء بر دیگر اجـزاء و بـر کـلّ، تأثیر دارد و هیچ‌یک از عناصر، اثری مستقل و جـدا از مجموعـه نمی‌گذارنـد و نمی‌پذیرنـد (واسطی، ۱۳۹۱، ص ۴۰).

ذهن انسان برای کنترل واقعیت، باید از تفکر بسیط به تفکر «الگوریتمی» حرکت کنـد. در اینجا تمایز سه مفهوم کلیدی (براساس دیدگاه اشبی) ضروری است:

ماشین: واقعیت خارجی آن‌گونه که در نفس‌الامر هست.

سیستم: درک و برداشت ناظر از آن واقعیت (مجموعـه‌ای از متغیرهـا کـه توسـط نـاظر انتخاب شده‌اند).

مدل: بیانِ فرموله شده و نمایش ساختارمند از آن برداشـت (اشـبی، ۱۹۶۰؛ بـه نقـل از زاهدی، ۱۳۹۰، ص ۳۴).

بنابراین، مدل‌سازی تلاش بـرای «شبیه‌سـازی واقعیـتِ دربسـته» اسـت. هـدف از ایـن شبیه‌سازی، دستیابی به قدرت پیش‌بینی در پدیده است.

۳-۲-۴. جوهره سیستم‌سازی: مدیریت متغیرها و معماری اجزاء

قلب تپنده هر سیستم، اجزای فیزیکی آن نیست، بلکه «تنظیم روابط میان متغیرهـا» اسـت. هنر مدل‌ساز در این است که متغیرهای تأثیرگذار (عواملی که نوسان آن‌هـا منجـر بـه تغییـر

وضعیت موضوع می‌شود) را شناسایی کرده و با تغییر در کمیت و کیفیت روابط، خروجی سیستم را جهت‌دهی کند (واسطی، ۱۳۹۲، ص ۹۱).

هر سیستم کارآمد برای تبدیل ورودی به خروجی مطلوب، نیازمند یک معماری مشخص شامل عناصر زیر است:

۱. **هدف**: تصویر روشن از وضعیت مطلوب.

۲. **نقطه شروع**: لحظه آغازین درگیری ورودی‌ها با پردازشگر.

۳. **نقطه مرکزی**: گلوگاه حیاتی و محور اصلی سیستم که بیشترین بار تحقق هدف بر دوش آن است و تمرکز اصلی مدل‌ساز باید بر آن باشد.

۴. **برنامه حرکت**: الگوریتم اجرایی و مسیر بهینه برای اتصال نقطه شروع به هدف.

۵. **نقاط بحران**: پیش‌بینی آفات، موانع و نقاطی که احتمال شکست یا توقف سیستم در آن‌ها وجود دارد (مدیریت ریسک).

۶. **خروجی**: محصول نهایی که در زندگی عینی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

۷. **مرز سیستم**: خطی که محدوده عملکرد سیستم را مشخص و آن را از محیط پیرامون متمایز می‌کند (حمیدی‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۲).

نسبت میان این مفاهیم چنین است: «مدل» ابزارِ شبیه‌سازی و کنترل واقعیت است و زمانی که این مدل در شبکه‌ای منسجم از گزاره‌های علمی برای تبیین هستی قرار می‌گیرد، تبدیل به «نظریه» می‌شود. برای تحقق مرجعیت علمی، علوم انسانی باید از سطح توصیف‌های کلی خارج شده و به مهارت «سیستم‌سازی» مجهز شود.

۵-۲. مقدمه پنجم: گذار از «جزیی‌نگری» به «خرد سیستمی»؛ شرطِ لازمِ کارآمدی در علوم انسانی

پس‌از تبیین چیستی مدل و سیستم، باید به این پرسش پاسخ دهیم که «منطق حاکم» بر فرآیند مدل‌سازی چیست؟ پاسخ در یک مفهوم کلیدی نهفته است: «تفکر سیستمی».

براساس مبانی هستی‌شناختی پیش‌گفته (انسان شبکه‌ای)، دریافتیم که عالم خلقت مجموعه‌ای از جزایر جدا افتاده نیست، بلکه «هستیِ شبکه‌ای» است. در چنین جهانی، هیچ پدیده‌ای منفرد و مستقل عمل نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۸۵). بنابراین، برای ارائه علوم انسانی مطلوب که بتواند نیازهای فردی و جمعی انسان را برطرف سازد، چاره‌ای جز شناخت دقیق سیستم‌های زندگی و کشف «هندسه ارتباطات» میان آن‌ها در کلِ عالم وجود نداریم.

اگر مدل‌ساز (دانشمند علوم انسانی) به متغیری که در لایه‌ای پنهان یا آشکار از عالم اثرگذار است بی‌توجه باشد و بدون لحاظ آن اقدام به طراحی مدل کند، خروجی نهایی قطعاً با واقعیتِ هستی اصطکاک پیدا کرده و ناکارآمد خواهد بود.

الف) چیستی تفکر سیستمی؛ علمِ کل‌نگری

تفکر سیستمی تلاشی ذهنی برای رهایی از دام «قالب‌های موضعی» و «جزیی‌نگری» است تا ذهن بتواند به وحدتی درباره ریشه پدیده‌ها و قوانین حاکم بر جهان دست یابد. این رویکرد به‌دنبال ایجاد «وحدت رویه» میان اجزاء متکثر هستی است (رضائیان، ۱۳۹۵، ص۱۸).

هدف: یافتن هم‌شکلی‌ها، الگوهای تکرارشونده و قانون‌مندی‌های پنهانی که میان پدیده‌های گوناگون وجود دارد (برتالنفی، ۱۳۶۶، ص ۴۵).

ماهیت: تأکید این نگرش بر «جامعیت» و «کلیت» به‌حدی است که آن را «علمِ کل‌ها» نامیده‌اند.

منطق پایه: نقطه اتکای این منطق، اصلِ «سینرژی» یا هم‌افزایی است؛ بدین معنا که: «آثار و خواصِ ظاهر شده بر کلِ سیستم، همواره بیش از مجموعِ آثار تک‌تک اجزاء است» (واسطی، ۱۳۹۳، ص ۵۸).

ب) پروتکل اجرایی تفکر سیستمی (الگوریتم حل مسئله)

تفکر سیستمی صرفاً یک فلسفه انتزاعی نیست، بلکه یک «روش‌شناسی عملیاتی» برای مدیریت و حل مسئله است. این روش را می‌توان در یک دستورالعمل هفت‌مرحله‌ای خلاصه نمود (واسطی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۱):

۱. **تشخیص و تعریف مسئله:** شناسایی دقیق نیاز یا مشکل (نقطه درد کجاست؟).

۲. **هدف‌گذاری:** تعیین شفافِ وضعیت مطلوب و ضریب اهمیت آن.

۳. **رصد متغیرها:** شناسایی تمام عوامل و عناصری که احتمال دارد (مستقیم یا غیرمستقیم) با هدف ارتباط داشته باشند.

۴. **تحلیل اتصالات:** تعیین دقیق «کمیت» و «کیفیت» ارتباطات میان متغیرها (وزن‌دهی به روابط).

۵. **سنتز و طراحی راهکار:** ارزیابی مجموعه ارتباطات و انتخاب بهترین مسیر برای اتصال امکانات موجود به نیازهای تعریف شده.

۶. **اجرا و بازخورد:** پیاده‌سازی راهکار در محیط واقعی.

۷. **اصلاح:** ارزیابی نتایج، رفع نقاط ضعف و بازطراحی چرخه تا رسیدن به ثبات.

ج) نقدِ عقلانیتِ سکولار؛ بحران در «مقیاسِ متغیرها»

لزوم به‌کارگیری نگاه سیستمی در برنامه‌ریزی‌های کلان، امری مورد توافق تمامی عقلای عالم است. بااین‌حال، چرا علوم انسانیِ غربی با وجود پیشرفت در تکنیک‌های مدل‌سازی، نتوانسته است «حیات طیبه» را محقق کند و بحران‌های بشری (افسردگی، تزلزل خانواده، جنگ و...) همچنان پابرجاست؟

پاسخ در «تفاوت مقیاس» و «نقص در متغیرشناسی» نهفته است:

۱. نگرش سیستمی مادی (غربی)؛ کوریِ هستی‌شناختی:

در این پارادایم، به دلیل هستی‌شناسیِ محدود به ماده، متغیرها صرفاً «عَرَضی و افقی» دیده می‌شوند. سیستم تنها در لایه محسوسات و روابط فیزیکی، بیولوژیکی و اقتصادیِ صرف تعریف می‌شود. عقلِ ابزاری به دلیل عدم شناخت نقشه جامع انسان و ناتوانی در تفکیک «نیازهای کاذب» از «نیازهای صادق»، مدل‌هایی ارائه می‌دهد که شاید در کوتاه‌مدت نظمی ایجاد کنند، اما چون با لایه‌های عمیق و ملکوتی وجود انسان در تضادند، منجر به ازخودبیگانگی و توقف رشد می‌شوند (نصر، ۱۳۸۳، صص ۱۴۵-۱۵۰).

۲. نگرش سیستمی دینی (اسلامی)؛ جامعیتِ طولی و عرضی:

تفاوت بنیادین در اینجاست که در نگرش دینی، متغیرها به‌صورت «طولی و همه‌جانبه» در کل عالم بررسی می‌شوند.

متغیرهای طولی: دین علاوه بر روابط مادی (ارتباط با محیط و بدن)، متغیرهای نامحسوس اما تعیین‌کننده (مانند تأثیر نیت، لقمه حلال، دعا، گناه، و امدادهای غیبی) را نیز وارد محاسبات سیستمی می‌کند (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۶۵).

جامعیت: چون دین از منبع علمِ خالق (که محیط بر کل شبکه هستی است) سرچشمه می‌گیرد، تمام لایه‌های وجودی انسان و ارتباطات او با عوالم مافوق و مادون را در مدل‌سازی لحاظ می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۹۲).

۳. نتیجه‌گیری راهبردی: «کشف و استقرار سیستم‌های دینی»؛ مسیر پیشنهادی برای تقویت بنیان‌های مرجعیت علمیِ تمدن‌ساز

براساس سیر منطقی طی‌شده در این پژوهش، از تبیین «هویت انسان شبکه‌ای» و «مدل نیازهای چهارگانه» تا ضرورت «نگرش سیستمی»، اکنون می‌توان به یک جمع‌بندی عملیاتی در جهت تقویت زیرساخت‌های معرفتی مرجعیت علمی دست یافت. استدلال نهایی بدین

شرح است که مرجعیت علمی در علوم انسانی، صرفاً با نقد مبانی غرب یا کلی‌گویی در باب فضیلت علم دینی حاصل نمی‌شود؛ بلکه نیازمند رعایت سلسله‌مراتب معرفتی و یک «تغییر پارادایم اجرایی» در روش تحقیق و تولید علم است (ایمان، ۱۳۹۳، ص ۸).

الف) بن‌بست علوم انسانیِ سکولار

مشخص شد که علوم انسانیِ موجود (برآمده از عقلانیت مدرن)، به دلیل ابتربودن در هستی‌شناسی و نادیده گرفتن متغیرهای غیبی و ابعاد متعالی روح انسان، تنها قادر به پاسخگویی به بخشی از نیازهای سطحی (مادی و غریزی) است. این محدودیت ناشی از انحصار روش‌شناختی علوم غربی در دایره حس و تجربه است که مانع از درک واقعیت‌های مجرد و فرامادی انسان می‌شود (طباطبایی و مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۳۰-۱۳۵). سیستم‌های طراحی شده در این مکتب (اعم از مدل‌های اقتصادی، سیاسی و تربیتی)، اگرچه ممکن است نظم ظاهری ایجاد کنند، اما به دلیل عدم انطباق با «نقشه جامع نیازهای انسان» (به‌ویژه نیاز به ارتباط با ماوراء و تنظیم صحیح ارتباط با خود)، در نهایت به بحران‌های تمدنی و ازخودبیگانگی انسان ختم می‌شوند (گنون، ۱۳۷۲، صص ۲۵-۳۰).

ب) راهبرد ایجابی: کشفِ «سیستم‌های دینی»

بنابراین، شاه‌کلید رسیدن به مرجعیت علمی تمدن‌ساز، گذار از مرحله «توصیف متون دینی» به مرحله «استخراج سیستم‌های دینی» است. دین مبین اسلام به‌عنوان منبع وحیانی که محیط بر کل شبکه هستی است، برای تمامی ابعاد وجودی انسان برنامه دارد. وظیفه نخبگان علمی انقلاب، «کشف مدل‌های سیستمی» نهفته در آیات و روایات است.

این فرآیند کشف، باید دقیقاً بر بستر «مدل نیازهای چهارگانه» صورت پذیرد:

۱. ارتباط با خدا (محور عبودیت): کشف سیستم‌های عبادی و معنوی که اتصال انسان به منبع قدرت لایزال را تضمین می‌کند.

۲. ارتباط با خود (محور اخلاق و روان‌شناسی): کشف سیستم‌های تربیتی و خودسازی برای مدیریت غرایز و شکوفایی فطرت.

۳. ارتباط با مردم (محور جامعه‌پردازی): کشف سیستم‌های حقوقی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی برای تحقق عدالت اجتماعی (مانند سیستم اقتصادی مبتنی بر نفی ربا و تکاثر، یا سیستم سیاسی مبتنی بر ولایت).

٤. ارتباط با محیط (محور توسعه پایدار): کشف الگوی تعامل با طبیعت و عمران زمین بدون تخریب آن.

ج) فرآیند جایگزینی

هدف نهایی، بازطراحی الگوهای مدیریتی و راهبردیِ اداره جامعه است. ما باید بتوانیم در هر حوزه‌ای که سیستم‌های غربی مدعی اداره هستند (مانند بانکداری، آموزش‌وپرورش، نظام سلامت و...)، یک «سیستم دینیِ رقیب» ارائه دهیم که:

اولاً: مبتنی بر مبانی توحیدی باشد؛

ثانیاً: ساختارمند و دارای مدل اجراییِ روشن (ورودی، پردازش، خروجی) باشد به‌گونه‌ای که بتوان ورودی‌های تجربی را دریافت، آن‌ها را براساس اصول دینی پردازش، و خروجی‌های سیاستیِ سنجش‌پذیر تولید کرد.

در این معنا، «نرم‌افزارهای اداره جامعه» به مجموعه‌ای از چهارچوب‌های عملیاتی و قواعد تصمیم‌گیری اطلاق می‌شود که از ترکیب مبانی هنجاری دینی با داده‌های میدانی و یافته‌های علوم انسانی شکل می‌گیرند.

ثالثاً: کارآمدتر از مدل غربی بوده و علاوه بر رفاه مادی، آرامش روانی و سعادت اخروی را نیز تأمین کند.

خلاصه کلام:

«راه رسیدن به تمدن نوین اسلامی و مرجعیت علمی، «مهندسی معکوس» نیست؛ بلکه «مهندسی تأسیسی» براساس متون دینی است که فرایند آن نیازمند دقت در تمایز میان مبانی، اصول و قواعد عملی است. این فرایند «مهندسی تأسیسی» شامل مراحل مشخصی است:

۱. استخراج اصول بنیادین هنجاری از متون دینی،

۲. صورت‌بندی روابط میان این اصول در قالب الگوهای مفهومی،

۳. ترجمه این الگوها به مدل‌های اجرایی و «بسته‌های سیاستی» متناسب با شرایط میدانی.

ما باید با روش‌شناسی «اجتهاد سیستمی»، این بسته‌های سیاستی و الگوهای اداره جامعه را از دل دین استخراج کنیم و با جایگزینی آن‌ها به‌جای نسخه‌های وارداتی، جامعه‌ای را بسازیم که در آن، تمامی نیازهای انسان در یک شبکه هماهنگ و در طولی الهی پاسخ داده شود. درواقع، همین فرایندِ طی‌شده از مبانی تا مدل‌های عملیاتی است که پیوند دانش دینی با طراحی تمدنی را برقرار می‌کند.»

٤. گونه‌شناسی و نقد جریان‌های رقیب در هندسه علوم انسانی؛ از «سکولاریسم محض» تا «التقاط روشی»

تحقق مرجعیت علمی و گذار به تمدن نوین اسلامی، مستلزم مواجهه آگاهانه و عبور تدریجی از یک «مرحلهٔ تاریخیِ حساس در سیر تحول معرفتی» است. پیش از تبیین الگوی مطلوب (نظریه‌پردازی سیستمی-دینی)، ضروری است تا وضعیت پارادایم‌های رقیب در فضای علوم انسانی معاصر به‌دقت تحلیل شود در فضای آکادمیک کنونی، دو جریان اصلی به‌مثابه «نظریات رقیب» در برابر ایده علم دینی صف‌آرایی کرده‌اند. جریان نخست، با تکیه

بر مبانی پوزیتیویستی، اساساً امکان علم دینی را نفی می‌کند (رویکرد سکولار) و جریان دوم، با پذیرش ضمنی ساختار علم مدرن، به‌دنبال اصلاحات روبنایی است (رویکرد تهذیبی). واکاوی و نقد بنیادین این دو دیدگاه، ضرورت حیاتی گذار به الگوی «تأسیسی و سیستمی» را آشکار می‌سازد.

۱-۴. نظریه رقیب اول: پارادایم سکولاریسم علمی؛ دگماتیسمِ «تفکیک دانش از ارزش»

نخستین و دیرپاترین مانع در برابر تحول علوم انسانی، هژمونی «پارادایم سکولار» است که بر نهادهای علمی جهان و به تبع آن بر بخشی از فضای دانشگاهی ما سایه افکنده است. این دیدگاه بر یک دوگانه‌انگاری صلب میان «علم» و «دین» استوار است و هرگونه تلاش برای استنتاج مدل‌های اجتماعی از متون وحیانی را «خروج از متدولوژی علمی» قلمداد می‌کند. منطق درونی این نظریه بر سه رکن استوار است:

الف) ماهیت‌شناسی علم مدرن؛ اسطوره جهان‌شمولی و خنثی‌بودن

در پارادایم پوزیتیویستی، علم فعالیتی صرفاً بشری برای کشف روابط علی در طبیعت است که اعتبار آن منوط به «تأیید تجربی» و جدایی قاطع از متافیزیک است (شالمرز، ۱۳۷۸، ص ۳۵-۳۲) در این قرائت، با تکیه بر «عقل ابزاری» و اصلِ وبریِ «علمِ فارغ از ارزش»، مدعا این است که گزاره‌های علمی باید از هرگونه داوری ارزشی و دینی تهی باشند (وبر، ۱۳۷۰، ص ۶۲). پیروان این مکتب معتقدند قوانین علوم انسانی (نظیر اقتصاد) همچون قوانین فیزیک، «جهان‌شمول» و فراتاریخی‌اند؛ بنابراین، همان‌گونه که سخن گفتن از «هندسه یا شیمی اسلامی» ممتنع است، ترکیب دین با علوم انسانی نیز تلاشی ایدئولوژیک و بی‌معنا تلقی می‌شود (سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۲۵)

ب) تقلیل کارکردی دین؛ پروژه خصوصی‌سازی

رکن دوم، مبتنی بر «تقلیلِ قلمرو دین» به حوزه خصوصی و شخصی است. در این قرائت،

رسالت انبیاء نه آبادانی دنیا یا ارائه الگوهای حکمرانی، بلکه صرفاً تأمین «خدا و آخرت» و ابلاغ ارزش‌های اخلاقی دانسته می‌شود (بازرگان، ۱۳۷۷، صص ۶۰-۵۵). بر این مبنا، نهادهای اجتماعی (نظیر اقتصاد و سیاست) اموری ذاتاً «عرفی و عقلایی» قلمداد می‌شوند؛ لذا انتظار استخراج سیستم‌های عملیاتی از متون دینی، «انتظار حداکثری» و نابه‌جا از شریعت است و مدیریت عرصه عمومی باید فارغ از احکام فقهی، به عقلانیت مستقل بشری واگذار گردد (سروش، ۱۳۷۶، صص ۱۳۵-۱۳۲).

ج) امتناع روش‌شناختی؛ تباین زبان علم و دین

نتیجه منطقی دو مقدمه پیشین، حکم به «امتناع تأسیس علوم انسانی دینی» است. استدلال می‌شود که زبان دین، زبان «باید و نباید» (تجویز) و زبان «نمادین» است، درحالی‌که زبان علم، زبان «هست و نیست» (توصیف) و ناظر به واقعیت عینی است. لذا دین فاقد ابزار و صلاحیت لازم برای ورود به عرصه نظریه‌پردازی علمی است و هرگونه دخالت آن، منجر به دوری از عینیت‌گرایی خواهد شد.

نقد و ابطال پارادایم سکولار؛ توهمِ «بی‌طرفی» و بن‌بستِ «انسان‌شناسی مادی»

در نقد رویکرد فوق، باید از سطح بحث‌های روبنایی عبور کرد و بنیان‌های معرفت‌شناختی آن را به چالش کشید. تحلیل عمیق نشان می‌دهد که ادعای سکولاریسم نه‌تنها واقع‌نما نیست، بلکه خود نوعی «ایدئولوژی پنهان» است که بشریت را در بحران معنا فروبرده است.

الف) فروپاشی اسطوره «علم خنثی»؛ جهت‌داری ذاتی علوم انسانی

ادعای «بی‌طرفی علم» بزرگ‌ترین دروغ عصر مدرن است. فلسفه علمِ پساپوزیتیویستی به وضوح اثبات کرده است که هیچ مشاهده و نظریه‌ای در خلأ شکل نمی‌گیرد. هر نظریه علمی، خواه‌ناخواه بر بستری از «پیش‌فرض‌های متافیزیکی» و اصول موضوعه پنهان بنا شده است (طباطبایی و مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۳۰-۱۳۴).

وقتی یک اقتصاددان غربی مدلی برای توسعه ارائه می‌دهد، پیشاپیش تعریفی خاص از «انسان»، «سعادت»، «سود» و «هدف زندگی» را مفروض گرفته است. علوم انسانی غربی، عمیقاً «جهت‌دار» و متأثر از پارادایم اومانیسم است. این علوم با پیش‌فرضِ «اصالت ماده» و «اصالت لذت دنیوی»، مسیر حرکت جامعه را به‌سمت خاصی ریل‌گذاری می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۵، صص ۲۷-۳۲).

بنابراین، دوگانه «علمِ خنثی» و «علمِ دینی» کاذب است؛ نزاع واقعی میان «علمِ سکولار» (مبتنی بر مبانی الحادی) و «علمِ دینی» (مبتنی‌بر مبانی توحیدی) است. سکولاریسم خود مذهبی است که لباس علم پوشیده است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۷۵).

ب) خطای محاسباتی در شناخت موضوع؛ تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی

بنیادی‌ترین نقد به علوم انسانی سکولار، ناتوانی آن در شناختِ صحیح «موضوع» خود، یعنی انسان است. این علوم بر پایه هستی‌شناسی مادی بنا شده‌اند و واقعیت انسان را به ابعاد فیزیکی و بیولوژیک تقلیل می‌دهند.

۱. انکار ابدیت (بحران در افق‌گشایی):

حقیقت انسان موجودی ابدی است که دنیا تنها بخش کوچکی (المزرعة) از حیات اوست. علوم سکولار با محدودکردن افق دید به فاصله «تولد تا مرگ»، فرمول‌های سعادت را صرفاً برای رفاهِ این چند روز طراحی می‌کنند. نتیجه این کوته‌بینی، قربانی‌شدن منافع ابدی و حقیقی انسان به پای لذت‌های آنی است. علمی که نتواند رابطه «فعل محدود دنیوی» با «نتیجه نامحدود اخروی» را محاسبه کند، در محاسبات استراتژیک دچار خطای فاحش شده است (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۲۸۵-۲۹۰).

۲. غفلت از شبکه هستی (کوری در متغیرها):

همان‌گونه که در مدل «انسان شبکه‌ای» تبیین شد، انسان در تعامل دائمی با عوالم غیب و

نیروهای ماورایی است. علومی که تأثیر متغیرهایی چون «گناه»، «دعا»، «لقمه حلال» و «توکل» را در معادلات روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نادیده می‌گیرند، نیمی از واقعیت را سانسور کرده‌اند. علمی که موضوع خود را نشناسد و نیمی از متغیرهای دخیل در سرنوشت او را حذف کند، علم نیست؛ بلکه «جهلِ سیستماتیک» است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص۶۷).

ج) آزمون کارآمدی؛ بحران معنا و بن‌بست تمدنی

نقد نهایی، نقدی پراگماتیستی و ناظر به خروجی‌هاست. اگر علوم انسانی غربی مدعی ارائه نسخه شفابخش است، چرا جوامع مدرن با وجود انباشت تکنولوژی، در باتلاقی از بحران‌های روحی، فروپاشی خانواده، نیهیلیسم (پوچی) و افسردگی گرفتار شده‌اند؟

رویکرد سکولار با حذف «امر قدسی» از متن زندگی، حفره‌ای عمیق در روح بشر ایجاد کرده که با مصرف‌گرایی پر نمی‌شود. این پارادایم در تأمین «آرامش حقیقی» و «معنای زندگی» شکست خورده و تنها توانسته است رفاه جسمانی را به قیمت اضطراب روحانی تأمین کند (نصر، ۱۳۸۳، صص ۶۵-۷۰).

به تعبیر علامه جعفری، تمدن غرب در تأمین «حیات معمولی» (طبیعی) موفق بوده اما در تحقق «حیات معقول» (که هدف غایی انسان است) ناکام مانده است، زیرا ابزار شناخت آن (حس و تجربه) سنخیتی با نیازهای عالی روح ندارد (جعفری، ۱۳۷۶، ص۱۵۵).

۲-۴. نظریه رقیب دوم: رویکرد «تهذیبی و تلفیقی»؛ سرابِ اسلامی‌سازیِ روبنایی

دومین جریان که اغلب در میان طیف‌های میانه‌رو و برخی متدینین طرفدار دارد، رویکرد «تهذیبی» یا «امضای مشروط» است. طرفداران این نظریه معتقدند که ساختار کلی علوم مدرن صحیح است و تنها باید با انجام اصلاحات جزئی، حذف موارد خلاف شرع و افزودن پیوست‌های اخلاقی، آن را «بومی» یا «اسلامی» نمود (خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵). منطق این روش در سه لایه قابل‌تحلیل است:

الف) پذیرش پارادایم غالب:

فرض بر این است که بدنه اصلی علـوم غربـی (روش‌شناسـی و نظریـات کـلان) دسـتاوردی عقلایی، تجربی و مشترک میان بشریت است و تضاد ذاتی با دین ندارد؛ لذا نیازی به «تأسـیس مجدد» نیست، بلکه باید بنای موجود را صرفاً «مرمت» کرد. این رویکرد، علم را ظرفی خنثی می‌پندارد که می‌توان مظروف آن را تغییر داد، غافل از آنکه مبانی هستی‌شناختی سکولار در تار و پودِ روش‌شناسی این علوم تنیده شده است (گلشنی، ۱۳۷۷، ص ۴۵-۴۸).

ب) مکانیسم فیلتراسیون (پالایش سلبی):

استراتژی اصلی در این روش، برخورد گزینشی و حذف گزاره‌هایی است که تضاد صریح بـا مسلمات فقهی دارند (مانند حذف ربا از مدل‌های بانکی غربی یا حـذف نظریـات جنسـی فروید از روان‌شناسی) بدون آنکه ساختار مولد آن گزاره‌ها تغییـر کنـد. ایـن روش کـه دکتـر باقری از آن به‌عنوان «رویکرد تهذیبی» یاد می‌کند، تنها به شاخ‌وبرگ‌هـا می‌پـردازد و ریشـه سکولار درخت علم را دست‌نخورده باقی می‌گذارد (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵).

ج) رویکرد انضمامی (وصله‌پینه‌ای):

لایه سوم، تلاش برای یافتن مؤیدات قرآنی و روایی برای نظریات غربی و چسباندن آن‌ها بـه بدنه علم به‌عنوان زینت‌المجالس یا مشروعیت‌بخش است. در این نگـاه، دیـن نـه بـه‌عنوان «منبع تولید علم»، بلکه به‌عنوان «ناظر بیرونی» یا «پیوست فرهنگی» عمل می‌کند. آیت‌الله جوادی آملی این روش را نقد کـرده و معتقدنـد بـا افـزودن «بسـم‌الله» بـه اول کتاب‌هـا یـا ضمیمه‌کردن چند آیه به متون غربی، علم اسلامی نمی‌شـود؛ بلکـه علـم بایـد در جـوهره و گوهر خود دینی باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۲-۱۴۵).

نقد و ابطال رویکرد تهذیبی؛ امتناعِ «جمعِ اضداد» در سیستم‌سازی

رویکرد تهذیبی اگرچه با انگیزه‌ای خیرخواهانه دنبال می‌شود، اما به‌دلیل غفلـت از ماهیـت

«ارگانیک» و «سیستمی» علم، دچار خطاهای راهبردی عمیق شده و در تولید علمِ کارآمد، عقیم مانده است (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸).

الف) فقدان انسجام سیستمی؛ تولدِ موجودی ناقص‌الخلقه

علم، انبانی از اطلاعات پراکنده و جزایر جدا از هم نیست؛ بلکه یک «پیکره واحد» و نظام‌مند است که تمام اجزای آن با یک «روح حاکم» و مبانی فلسفی مشترک به هم متصل‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲). روش تهذیبی تلاش می‌کند اجزایی از جهان‌بینی توحیدی (مانند آیات قرآن) را به بدنه علوم انسانی سکولار (که روحی مادی دارند) پیوند زند.

نتیجه این پیوند نامتجانس، خلقِ معجونی التقاطی و به تعبیر استاد واسطی، موجودی «شتر-گاو-پلنگ» است که نه کارآمدیِ تجربی علم غربی را دارد و نه نورانیت و هدایت‌گری علم دینی را. سیستم، طبق قانون «آنتروپی»، اجزای ناهمگون را پس می‌زند و این وصله‌پینه‌ها هرگز به یک «نظریه منسجم» تبدیل نمی‌شوند (واسطی، ۱۳۹۱، ص ۵۵-۵۸).

ب) تباین ذاتی مبانی؛ پارادایم‌های غیرقابل‌جمع

این رویکرد بر پیش‌فرض نادرست «اشتراک در مبانی» بنا شده است، درحالی‌که میان مبانی علوم غربی و اسلامی، «تباین پارادایمی» و تضاد آشتی‌ناپذیر وجود دارد (گلشنی، ۱۳۷۷، ص ۷۲).

هستی‌شناسی: غرب بر پایه ناتورالیسم (طبیعت‌گرایی) و حذف ماوراء استوار است، درحالی‌که اسلام بر پایه توحید و ربوبیت مطلقه شکل می‌گیرد.

انسان‌شناسی: غرب انسان را «حیوان هوشمند» و تک‌ساحتی می‌داند، اما اسلام او را «خلیفةالله» و دارای فطرتی ابدی تعریف می‌کند (جعفری، ۱۳۷۶، ص ۱۵۴).

اسلامی‌سازیِ علمی که فونداسیون آن اومانیسم است، مانند تلاش برای اسلامی‌کردن

یک ساختمان با رنگ‌آمیزی دیوارهای آن است، درحالی‌که نقشه و اسکلت آن سکولار طراحی شده است. جمع میان این دو ضد، منطقاً محال است.

ج) خطای راهبردی؛ اصلاحِ شاخ و برگ به جای تغییرِ ریشه

رویکرد تهذیبی دچار خطای سطحی‌نگری است؛ زیرا تصور می‌کند مشکل در «میوه‌ها» (نظریات خرد و تکنیک‌ها) است و با هرس‌کردن آن‌ها مشکل حل می‌شود. حال‌آنکه مشکل اصلی در «ریشه» (تعریف انسان و مبانی معرفتی) نهفته است. تا زمانی که تعریف انسان به‌عنوان موجودی «شبکه‌ای» و متصل به عوالم غیب اصلاح نشود، هرگونه دستکاری در لایه‌های رویین (اقتصاد، مدیریت، حقوق)، بی‌فایده خواهد بود. اصلاح میوه، بدون اصلاح ریشه مسموم ممکن نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۴۵).

۵. واکاوی و نقد نظریه مختار؛ چالش‌های پیش‌رو و دفاعیه پارادایمی

هر نظریه علمی که مدعی تحول بنیادین در ساختارهای معرفتی است، لاجرم با چالش‌ها و پرسش‌های جدی ازسوی جامعه نخبگانی مواجه خواهد شد. نظریه «نظریه‌پردازی سیستمی-دینی» نیز از این قاعده مستثنا نیست. منتقدان این نظریه، اعم از نواندیشان دینی و طرفداران تفکیک قلمرو علم و دین، معتقدند که انتظار استخراج «سیستم‌های تخصصی» از دین، مبتنی بر پیش‌فرض‌های ناصحیح درباره ماهیت وحی و کارکرد متون مقدس است. در این بخش، ضمن تقریر دو چالش عمده «ماهوی» و «روش‌شناختی»، به تبیین پاسخ‌های نظریه مختار می‌پردازیم.

۵-۱. صورت‌بندی اشکالات وارده

الف) چالش ماهوی: خطر عرفی‌سازی و تقلیل جایگاه دین

نخستین نقد، ناظر به قلمرو انتظارات از دین است. منتقدان استدلال می‌کنند که رسالت

دین، هدایت معنوی و پیوند انسان با امر قدسی است، نه ارائه فرمول‌های اداره دنیا. ازاین‌منظر، ورود دین به عرصه‌های تخصصی و متغیر (مانند شهرسازی یا اقتصاد خرد)، منجر به دو آسیب می‌شود: نخست، «تقلیل‌گرایی»؛ یعنی تنزل جایگاه دین از یک پیام جاودانه به یک آیین‌نامه اجرایی. دوم، «سکولاریزاسیون متناقض‌نما»؛ بدین معنا که درگیرکردن مقدسات با آزمون و خطاهای بشری در حوزه اجرا، قداست دین را خدشه‌دار کرده و عملاً آن را عرفی می‌سازد (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۱۱۲).

ب) چالش روش‌شناختی: ناترازیِ «متون محدود» و «نیازهای نامحدود»

دومین نقد، بر محدودیت داده‌های نقلی تمرکز دارد. گزاره‌های دینی (قرآن و روایات) متناهی و محصور در بستر تاریخی خاصی هستند، درحالی‌که مسائل جهان مدرن (مانند رمزارزها یا هوش مصنوعی) نامحدود، سیال و پیچیده‌اند. منتقدان معتقدند دین عمدتاً حاوی «گزاره‌های هنجاری» (باید و نباید) است و فاقد «مدل‌های توصیفی» برای تبیین روابط پیچیده علی-معلولی در علوم انسانی است؛ لذا استخراج سیستم از این متون، تکلیفی مالایطاق و منجر به تفسیر به رأی خواهد شد (سروش، ۱۳۷۶، ص ۱۳۵).

۵-۲. دفاعیه نظریه مختار؛ تبیین ظرفیت تمدنی دین

در پاسخ به نقدهای فوق، نظریه مختار با تکیه بر اصل «جامعیت هدایتی دین» و متدولوژی پیشرفته «اجتهاد سیستمی»، نشان می‌دهد که این اشکالات ناشی از نگاه حداقلی به دین و عدم تمایز میان لایه‌های مختلف اداره جامعه است.

الف) پاسخ به چالش ماهوی: تمایز «سیستم‌سازی» از «تکنیک»

نقد تقلیل‌گرایی ناشی از خلط میان «اصول حاکم بر سیستم» و «جزئیات فنی» است. نظریه مختار هرگز مدعی نیست که دین باید جایگزین دانش مهندسی یا تکنیک‌های تجربی شود (مثلاً دین نقشه لوله‌کشی ساختمان یا فرمول شیمیایی بتن را ارائه نمی‌دهد).

ادعای اصلی این است که دین، «نرم‌افزار مدیریت جامعه» را تأمین می‌کند. دین، اصول کلان، جهت‌گیری‌ها، خطوط قرمز و روابط میان متغیرهای انسانی را تعیین می‌کند. برای‌مثال در شهرسازی، دین ضوابطی چون «رعایت حریم و محرمیت»، «عدالت در دسترسی» و «آرامش روانی» را دیکته می‌کند که خروجی آن، معماری و شهرسازیِ متمایز از الگوی غربی خواهد بود

بنابراین، دین متولی «روحِ حاکم بر ساختارها» است و نه متولی تکنیک‌های ابزاری محض. این مداخله نه‌تنها کسر شأن نیست، بلکه لازمهٔ تحقق اصل قرآنی «تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ» (نحل: ۸۹) است؛ زیرا سعادت ابدی انسان در بستر همین تعاملات دنیوی (اقتصادی و سیاسی) رقم می‌خورد و دین نمی‌تواند نسبت به چگونگی اداره «مزرعه آخرت» بی‌تفاوت باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵).

ب) پاسخ به چالش روش‌شناختی: «منطقة الفراغ» و مکانیزم پویایی شریعت

در پاسخ به محدودیت متون، نظریه مختار از ظرفیت عظیم «اجتهاد تمدنی» بهره می‌برد. محدودیت کمیِ گزاره‌ها، با تعبیه هوشمندانهٔ نهاد «منطقة الفراغ» در شریعت جبران شده است. شارع مقدس دایره‌ای از مباحات را تعمداً خالی از حکم الزامی گذاشته تا حاکمیت دینی و کارشناسان، براساس مصلحت زمان و در چهارچوب اصول ثابت (مانند لاضرر، عدالت و حفظ نظام)، مدل‌های متغیر را طراحی کنند (صدر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۹۵).

متون دینی حاوی «اصول مادر» و قواعد عامه‌ای هستند که قابلیت زایش و انطباق بر بی‌نهایت مصداق جدید را دارند. هنر «مدل‌سازی سیستمی» آن است که این ثوابت را کشف کرده و در قالب ساختارهای منعطف امروزی بازآرایی کند. بنابراین، محدودیت در منابع دین نیست، بلکه در متدولوژی فهم ماست (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۶۲).

اسلام با دارابودن دو لایه «ثابتات» (برای حفظ هویت و جهت) و «متغیرات» (ازطریق

مکانیزم اجتهاد و منطقه الفراغ برای همگامی با زمان)، از ظرفیت کامل بـرای مدل‌سـازی و اداره تمدنی برخوردار است.

۶. نتایج

این پژوهش با هدف طراحی الگویی برای گذر از علوم انسانیِ ترجمـه‌ای بـه علـوم انسـانیِ تمدن‌ساز، به نتایج بنیادین زیر دست یافت که می‌تواند بـه‌عنوان مانیفسـتی بـرای تحـول در نظام آموزشی و پژوهشی کشور تلقی گردد:

۱. ضرورت گذار به «مدل‌سازی سیستمی» برای تحقق تمدن مهدوی

یافتـه‌های تحقیـق نشـان می‌دهـد کـه شـکاف میـان «آرمان‌هـای انقـلاب اسـلامی» و «واقعیت‌های اداره جامعه»، ناشی از فقدان نرم‌افزار اجرایی متناسب با مبـانی دینـی اسـت. تحقق تمدن نوین اسلامی و زمینه‌سـازی بـرای تمـدن مهـدوی (عـج)، بـا کلی‌گویی‌هـای اخلاقی یا فقهِ فردی ممکن نیست؛ بلکه منوط به بازآرایی علوم انسانی در قالب «مدل‌سازی سیستمی» است. این روش، حلقه مفقوده میان «نظریـات انتزاعـی دینـی» و «سـاختارهای عینی اجتماعی» را تکمیل می‌کند.

نمونهٔ ساده از مسیر ترجمه گزاره دینی به مدل اجرایی:

برای مثال، گزارهٔ هنجاریِ «لَنْ یَنالَ اللهَ لُحومُها و لا دِماؤُها و لکن یَنالُه التَّقوی مِـنکُم» (حج: ۳۷) و آموزه‌های متعدد دربارهٔ «رعایت کرامت انسان» و «پرهیز از اسراف» در منابع دینی، می‌تواند در حوزهٔ سیاست‌گذاری شهری به این صورت ترجمه شود:

۱. گزاره دینی/هنجاری: تأکید بر کرامت انسان، پرهیز از اسـراف، و رعایـت عـدالت در توزیع منابع.

۲. استخراج اصل کلان: «الزام به طراحی الگوهای مصـرف و توزیـع خـدمات شـهری

به‌گونه‌ای که با کرامت انسان سازگار و از اسراف نظام‌مند جلوگیری شود.»

۳. صورت‌بندی رابطه سیاستی: در سطح شهری، این اصل به رابطه‌ای از این نوع ترجمه می‌شود:

«افزایش دسترسی عادلانه به خدمات شهری (X) + کاهش ضایعات و مصرف اضافی منابع (Y) ⇒ افزایش شاخص کرامت و رضایت شهروندان (Z)».

۴. مدل اجرایی: طراحی «مدل توزیع خدمات محلی» که در آن، ضریب دسترسی مناطق مختلف به خدمات پایه (آموزش، سلامت، حمل‌ونقل) در یک بازه مشخص نگه‌داشته شود، سقف مصرف منابع کمیاب (آب، انرژی) برای هر واحد خدمات شهری تعریف گردد، و سازوکارهای تشویق/تنبیه برای مدیریت مصرف طراحی شود.

۵. شاخص‌های سنجش:

ـ شاخص ضریب جینیِ دسترسی به خدمات شهری،

ـ درصد کاهش مصرف سرانه آب/انرژی در هر منطقه،

ـ و شاخص رضایت شهروندان از «احترام به کرامت» در ارائه خدمات.

به‌این‌ترتیب، مسیر پل تحلیلی به‌صورت شفاف از متن دینی آغاز شده، ازطریق استخراج اصل، صورت‌بندی رابطه، طراحی مدل اجرایی، و تعریف شاخص‌های تجربی، به یک «بسته سیاستی» قابل ارزیابی ختم می‌شود.

۲. تثبیت پارادایم «انسان شبکه‌ای» در کانون نظریه‌پردازی

نتیجه دیگر این پژوهش، لزوم تغییر بنیادین در مبانی انسان‌شناسی علوم انسانی است. مدل انسانِ سکولار (که موجودی تک‌ساحتی و منفک از غیب است) باید جای خود را به «انسان شبکه‌ای» بدهد. در این پارادایم، انسان نه یک جزیره مستقل، بلکه موجودی تعریف می‌شود که هویت او در تعامل دائم با کل شبکه هستی شکل می‌گیرد. این تغییر نگاه، نقطه عزیمت

تمام نظریه‌پردازی‌های بعدی در اقتصاد، مدیریت و جامعه‌شناسی اسلامی خواهد بود.

۳. جامعیتِ ماتریس نیازها و رسالت تعادل‌بخشی علوم انسانی

براساس الگوی انسان شبکه‌ای، نیازهای انسان از سطح معیشت فراتر رفته و در یک ماتریس چهاربعدی طبقه‌بندی می‌شود:

* ارتباط با خدا (محور توحیدی و عبادی)
* ارتباط با خود (محور اخلاقی و روانی)
* ارتباط با هم‌نوع (محور سیاسی و اجتماعی)
* ارتباط با محیط (محور اقتصادی و زیست‌محیطی)

نتیجه آنکه علوم انسانی اسلامی می‌تواند به ارائه «بسته‌های سیاستی جامع» منجر شود؛ بسته‌هایی که میان این چهار محور تعادل ایجاد می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که پیشرفت در یک محور (مثلاً رفاه اقتصادی/محیط) منجر به آسیب در محور دیگر (مثلاً معنویت/خدا) نشود. این بسته‌ها، محصول ترکیب اصول هنجاری دینی با تحلیل‌های سیستمی و شواهد تجربی در هر حوزه‌اند و برای هر محور، هم قواعد کلی و هم شاخص‌های سنجش‌پذیر ارائه می‌کنند.

۴. بازتعریف «مرجعیت علمی»: از مصرف‌کننده منفعل به تولیدکننده فعال

درنهایت، این پژوهش اثبات می‌کند که «مرجعیت علمی» صرفاً با افزایش مقالات یا رتبه‌های دانشگاهی حاصل نمی‌شود. مرجعیت حقیقی زمانی محقق می‌گردد که جامعه نخبگانی ما از جایگاه «مصرف‌کننده و شارح نظریات غربی» خارج شده و به جایگاه «تولیدکننده مدل‌های کارآمد» ارتقا یابد. تولید مدل‌هایی که با ابتنا بر وحی، توانایی حل مسائل واقعی بشر (از بحران خانواده تا عدالت اقتصادی) را بهتر از مدل‌های رقیب داشته باشند، تنها راه جهان‌شمول‌شدن گفتمان انقلاب اسلامی است.

۷. توصیه‌ها

بر مبنای یافته‌های پژوهش و به منظور گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب (تحقق مرجعیت علمی تمدن‌ساز)، پیشنهادات زیر در سه سطح «آموزشی»، «ساختاری» و «محتوایی» به سیاست‌گذاران عرصه علم و فرهنگ ارائه می‌گردد:

۱. تحول بنیادین در نظام آموزشی: گذار از «حافظه‌محوری» به «مهارت مدل‌سازی»

نظام آموزشی کنونی در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها، غالباً بر انتقال داده‌ها و ترجمه نظریات متمرکز است. برای تغییر این وضعیت، ضروری است سرفصل‌های درسی بازنگری شوند تا دانش‌پژوهان به جای انباشت محفوظات، به «مهارت‌های فرآیندی» مجهز شوند.

در حوزه: آموزش فقه و اصول باید به سمت «فقه النظام» و «اجتهاد سیستمی» جهت‌دهی شود، به‌گونه‌ای که طلبه توانایی استخراج ساختار از متن را بیابد.

در دانشگاه: رویکرد ترجمه‌ای باید جای خود را به نقد مبنایی و «بازطراحی بومی» دهد. دانشجو باید بیاموزد چگونه یک مسئله واقعی را با منطق دینی مدل‌سازی کند.

۲. تأسیس «آزمایشگاه‌های نظریه‌پردازی و سیستم‌سازی»

نظریه‌پردازی انتزاعی بدون محک خوردن در واقعیت، عقیم می‌ماند. پیشنهاد می‌شود مراکز و «آزمایشگاه‌های تخصصی» ایجاد شوند که کارویژهٔ آن‌ها تبیینِ منطقِ استخراجِ اصولِ عملی از مبانیِ هنجاریِ دینی و صورت‌بندیِ آن اصول در قالب مدل‌های اجراییِ متناسب با واقعیاتِ میدانی باشد.

این آزمایشگاه‌ها باید محیطی میان‌رشته‌ای باشند که در آن، فقیه (آگاه به مبانی) و متخصص علوم انسانی (آگاه به میدان و داده‌های تجربی)، گزاره‌های اخلاقی و فقهی را با استفاده از روش‌های تحلیل داده‌محور و مدل‌سازی مبتنی بر شواهد، به الگوریتم‌های قابل اجرا در مدیریت شهری، بانکداری، نظام سلامت و رسانه تبدیل کنند.

در این فرایند، داده‌های تجربیِ حوزه‌هایی مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، به‌عنوان ورودی‌های عینیِ مدل به‌کار می‌روند تا هم امکان «کالیبره‌کردن» مدل‌ها متناسب با شرایط واقعی فراهم شود و هم سنجش‌پذیریِ میزان تحقق اهداف هنجاری ممکن گردد.

خروجی این مراکز، نه صرفاً کتاب و مقاله، بلکه «بسته‌های سیاستی» و «پروتکل‌های اجرایی» خواهد بود که قابلیت ارزیابی تجربیِ میزان انطباق با اهداف هنجاریِ دین و نیز کارآمدی عملیاتی در محیط واقعی را دارند.

۳. تدوین و استانداردسازی «نقشه جامع نیازهای انسان»

سیاست‌گذاری صحیح نیازمند شناخت دقیق «نقطه هدف» است. پژوهشگران باید پروژه کلان تدوین «جدول نیازهای چهارگانه انسان» (ارتباط با خدا، خود، همنوع، محیط) را در دستور کار قرار دهند.

این نقشه نباید صرفاً یک فهرست باشد، بلکه باید مبتنی بر متون دینی، «اولویت‌بندی» و «وزن‌دهی» شود. این سند به‌عنوان مبنای بالادستی برای تدوین برنامه‌های توسعه کشور عمل خواهد کرد تا مهندمشخص شود در هنگام تزاحم میان نیازها (مثلاً توسعه صنعتی و حفظ محیط زیست، یا آزادی فردی و مصالح اجتماعی)، کدام سیستم و با چه ضریبی باید در اولویت قرار گیرد.

کتابنامه

* **قرآن کریم.**

۱. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۳). **فلسفه و روش تحقیق در علوم انسانی**. قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۲. بازرگان، مهدی (۱۳۷۷). **خدا و آخرت: هدف بعثت انبیا**. تهران: بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان.

۳. باقری، خسرو (۱۳۸۲). **هویت علم دینی؛ نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین و علوم انسانی**. چ ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۴. برتالنفی، لودویگ فون (۱۳۶۶). **نظریه عمومی سیستم‌ها**. (ترجمه کیومرث پریانی). تهران: انتشارات تندر.

۵. بستان، حسین و همکاران (۱۳۹۱). **اسلام و جامعه‌شناسی**. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۶. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۶). **ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه**. ج ۱. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۷. ـــــــــ (۱۳۷۷). **حیات معقول**. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). **اسلام و محیط زیست**. قم: مرکز نشر اسراء.

۹. ـــــــــ (۱۳۸۱ الف). **انتظار بشر از دین**. قم: مرکز نشر اسراء.

۱۰. ـــــــــ (۱۳۸۱ ب). **دین‌شناسی**. قم: مرکز نشر اسراء.

۱۱. ـــــــــ (۱۳۸۷). **شریعت در آینه معرفت**. چاپ پنجم. قم: مرکز نشر اسراء.

۱۲. ـــــــــ (۱۳۷۵). **فلسفه حقوق بشر**. قم: مرکز نشر اسراء.

۱۳. ـــــــــ (۱۳۸۶). **منزلت عقل در هندسه معرفت دینی**. چاپ اول. قم: مرکز نشر اسراء.

۱۴. ـــــــــ (۱۳۸۹). **نسبت دین و دنیا**. چاپ سوم. قم: مرکز نشر اسراء.

۱۵. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۸). **مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی**. چ ۱۶. تهران: انتشارات سمت.

۱۶. حمیدی‌زاده، محمدرضا (۱۳۷۹). **پویایی سیستم‌ها** (*System Dynamics*). تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

۱۷. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۸). **کلام جدید**. چ ۳. قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.

۱۸. دانایی‌فرد، حسن؛ سیدمهدی الوانی و عادل آذر (۱۳۹۲). **روش‌شناسی پژوهش کمی در مدیریت: رویکردی جامع**. چ ۹. تهران: انتشارات صفار.

۱۹. دلاور، علی (۱۳۸۹). **مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی**. چ ۹. تهران: انتشارات رشد.

۲۰. رضائیان، علی (۱۳۹۵). **تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم**. چ ۱۷. تهران: انتشارات سمت.

۲۱. زاهدی، شمس‌السادات (۱۳۹۰). **تجزیه و تحلیل سیستم‌ها و روش‌ها**. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

۲۲. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳). **فربه‌تر از ایدئولوژی**. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

۲۳. ـــــــــ (۱۳۷۶). **مدارا و مدیریت**. چ ۱. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

۲۴. شالمرز، آلن (۱۳۷۸). **چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی**. (ترجمه سعید زیباکلام). تهران: انتشارات سمت.

۲۵. صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۸۲). **اقتصادنا**. ج ۱. (ترجمه محمدکاظم موسوی). قم: انتشارات بوستان کتاب.

۲۶. ـــــــــ (۱۳۷۵). **اقتصاد ما (ترجمه کتاب اقتصادنا)**. (ترجمه محمدکاظم موسوی). ج ۲. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین و مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). **اصول فلسفه و روش رئالیسم**. ج ۱ و ۲. تهران: انتشارات صدرا.

۲۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴). **المیزان فی تفسیر القرآن**. (ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی). مجلدات ۴، ۱۳، ۱۶ و ۱۹. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۹. ـــــــــ (۱۳۸۷). **نهایت فلسفه** (ترجمه و تعلیق نهایة الحکمه). (ترجمه مهدی تدین). قم: بوستان کتاب.

۳۰. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹). **پایان نظم: سرمایه اجتماعی و حفظ آن**. (ترجمه غلامعباس توسلی). تهران: انتشارات جامعه ایرانیان.

۳۱. گلکار، محمدحسین (۱۴۰۲). **پارادایم شبکه‌ای دین**. مشهد: انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام.

۳۲. گلشنی، مهدی (۱۳۷۷). **از علم سکولار تا علم دینی**. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۳۳. گنون، رنه (۱۳۷۲). **بحران دنیای متجدد**. (ترجمه ضیاءالدین دهشیری). چ ۲. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۳۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). **تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید**. (ترجمه ناصر موفقیان). چ ۳. تهران: نشر نی.

۳۵. لیتل‌جان، استیون (۱۳۸۴). **نظریه‌های ارتباطات**. (ترجمه سیدمرتضی نوربخش و سیداکبر میرحسینی). تهران: انتشارات جنگل.

۳۶. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). **رابطه علم و دین**. چ ۱. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۳۷. مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). **اسلام و مقتضیات زمان**. ج ۱. تهران: انتشارات صدرا.

۳۸. ـــــــــ (۱۳۷۰). **فطرت**. تهران: انتشارات صدرا.

۳۹. ـــــــــ (۱۳۷۲). **مجموعه آثار**. ج ۲ (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی؛ وحی و نبوت؛ انسان و ایمان) و ج ۵ (انسان در قرآن). تهران: انتشارات صدرا.

۴۰. نصر، سیدحسین (۱۳۸۳). **جوان مسلمان و دنیای متجدد**. (ترجمه مرتضی اسعدی). تهران: طرح نو.

۴۱. واسطی، عبدالحمید (۱۳۹۳). **کانون تفکر و خلاقیت**. مشهد: انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام.

۴۲. ـــــــــ (۱۳۹۱). **نگرش سیستمی به دین**. مشهد: انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام.

۴۳. وبر، ماکس (۱۳۷۰). **دانشمند و سیاستمدار**. (ترجمه احمد نقیب‌زاده). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.